

آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام

استاد اوجی شیرازی

(شبکه جهانی بیت‌العباس علیه السلام)

جلسه پنجم _ ۱۴ آبان ۱۴۰۳:

- شیطان، مانع اصلی مسیر تربیت و هدایت
- راه در امان ماندن از شیطان: معیت با امام علیه السلام
- معیت با امام: ضامن سعادت در دنیا و آخرت
- شرط معیت با امام: تقوای الهی
- اهمیت تقوا
- آثار تقوا
- ضرورت پیروی از دستورات اهل بیت علیهم السلام
- هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند.

اعوذ بالله من الشیطان اللّعين الرَّجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة، ولیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه أرضک طَوْعاً و تُمتّعه فیها طویلاً.

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام عصر علیه السلام را برساند.

• خلاصه جلسه چهارم:

عرض در این بود که برای اینکه من بتوانم تربیت دیگران را به عهده بگیرم، باید ابتدا خودم را تربیت کنم. و در این مسیر، موانعی وجود دارد.

شیطان، یکی از موانع مهم مسیر رشد و هدایت و کمال ماست. و گفتیم چگونه می‌شود بر وسوسه‌های شیطان پیروز شد.

یکی دیگر از موانعی که شاید سر راه ما باشد، محبت دنیا و آن دنیایی است که «دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ.» و از آن طرف، سختی کار وقتی است که امتحان می‌شویم به وسیله امتحانات و ابتلائات الهی. هر کسی هم متناسب با خودش امتحانی دارد و ابتلائی. لکن مهم‌ترین امتحان‌ها، امتحان به‌وسیله امام و حجت خداست.

حالا حرف اینجا بود که ما چگونه می‌توانیم در امتحان به‌وسیله حجت خدا پیروز و سربلند باشیم. باید الگوهای داشته باشیم و پشت سر آنها راه برویم و قدم بگذاریم. وقتی روایات را نگاه کنیم، اهل بیت علیهم السلام کسانی را در این مسأله برای ما الگو قرار دادند. و در زیارت اصحاب سیدالشهداء علیهم صلوات الله می‌خوانیم که: «أَنْتُمْ لَنَا سَبَقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ.» شما پیش روی ما حرکت کردید و ما هم باید تابع شما باشیم، تا در این امتحان سرافراز باشیم. لذا تفکر و تدبر و خواندن سیره اصحاب اهل بیت علیهم السلام خصوصاً اصحاب سیدالشهداء، می‌تواند در این بلوای آخرالزمان راه را از بیراهه به ما نشان دهد و ما را در مسیر مستقیم، یار و یاور باشد.

• جلسه پنجم:

عرض ما در باب آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام بود و به اینجا رسیدیم که مهم‌ترین مانع تربیت و خودسازی، شیطان است و برای در امان بودن از وساوس شیاطین، باید دستمان در دست کسی باشد که او زورش به شیطان می‌رسد و او هم امام و ولی عصر و زمان ماست. امام حیّ و حاضر ماست. و بودن و معیت با او، ضمانت عاقبت به خیری و سعادت ما در دنیا و آخرت است. اما این نکته بسیار بسیار ضروری است که معیت، شرط دارد.

• شرط معیت با امام چیست؟

«فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ.» ما باید معیت با امام داشته باشیم. و این بودن با امام، ضامن سرافرازی و موجب غلبه بر هوای نفس و شیاطین و موانع سعادت ماست. اما من چطور می‌توانم با اهل بیت علیهم السلام باشم؟

شرطی دارد، که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.» (توبه/۱۱۹). مَعَ الصَّادِقِينَ که مشخص است، یعنی با صادقین باشید. اما پیش فرض بودن با صادقین، بلیط ورود به این همراهی چیست؟ تقوای الهی!

کبوتر با کبوتر، باز با باز. من نمی‌توانم ادعا کنم که محبت اهل بیت علیهم السلام را دارم و سنگ محبت آنها را به سینه می‌زنم، ولی هیچ ربطی با آنها نداشته باشم و هیچ بویی نبرم. امام باقر سلام الله علیه به جابر فرمودند: «يَا جَابِرُ، أَيْكَفَى مَنْ اِتَّحَلَ التَّشْيِعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ...» آیا برای شیعه بودن، ادعای محبت ما اهل بیت کفایت می‌کند؟ بعد فرمودند: «فَوَ اللَّهِ مَا شِيعَتُنَا...» یا جابر، به خدا قسم! امام دارند قسم می‌خورند. قسم والله می‌خورند. آب پاکی را روی دست همه ما ریختند که شیعه ما نیست..

(«الشَّيْعَةُ مَنْ شَايَعَ عَلِيًّا.» شیعه یعنی مشایعت. یعنی همراهی.) همراه ما نیست، با ما نیست، شیعه ما نیست، «إِلَّا بِالتَّوَاضُّعِ وَالتَّخَشُّعِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالتَّعَهُدِ لِلْجِيرَانِ إِلَى آخِرِ.» که روایت مفصل است و حتما بینندگان عزیز ملاحظه بفرمایند.

حضرت فرمودند آیا برای شیعه بودن، کفایت می‌کند کسی فقط سنگ محبت را به سینه بزند؟ فرمودند: «فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا، وَلْيَعْمَلْ عَمَلِنَا.» کسی که ما را می‌خواهد بسم الله، بیاید حرف‌های ما را بشنود، بپذیرد و عمل کند به اعمالی که ما به آنها دستور دادیم و پشت سر ما راه بیفتد. باید رفتارش با دستورات اهل بیت علیهم السلام یک سنخیتی داشته باشد.

چون «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.» (روم/۱۰) می‌دانید عاقبت عصیان چیست؟ وای از این آیه قرآن! «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.» انسان از بیخ و ریشه، همه چیز را منکر می‌شود.

«مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا.» کسی که ما را دوست دارد، فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا. و «إِنْ شِيعَتُنَا هُمْ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آثَارَنَا وَيُطِيعُونَ فِي جَمِيعِ أَوْامِرِنَا وَنَوَاهِينَا.» شیعیان ما کسانی هستند که دنبال آثار و فرمایشات ما می‌گردند.

باباجان، ضروری است در این جامعه‌ای که ابر و باد و مه و خورشید و فلک، دست به دست هم دادند که دل مرا بمیرانند، من با احادیث اهل بیت علیهم السلام خودم را زنده کنم. فرمودند شیعه ما کسی است که دنبال آثار و فرمایشات ما می‌رود و در اوامر و نواهی ما، ما را تبعیت می‌کند.

یک کلامی دارد مرحوم سید بن طاووس. بعضی حرف‌هایی که مرحوم سید می‌زند، واقعا صحبت‌های بسیار عجیب و غریبی است که از غیر او کمتر دیده و شنیده شده است. ایشان می‌فرماید که فکر کن کسی ادعا کند که من اهل بیت علیهم السلام را دوست دارم، ولی بزند فرزند امام را بکشد. آیا این محبت از او قبول می‌شود؟ نمی‌شود. یا اینکه بزند خود امام را بکشد. آیا از او پذیرفته می‌شود؟ خیر. مگر می‌شود؟!

حالا برای امام، دستورات الهی محبوب‌تر است از جان خودشان و جان فرزندان‌شان! چرا چنین نباشد؟ در حالی که وقتی به امام می‌گویند چرا داری می‌روی الی العراق، کشته می‌شوی. می‌فرمایند «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا». پیغمبر به من فرمودند برو، خدا می‌خواهد. دستور خداست. جان من فدای دستور خداوند متعال. یعنی امام دستور خدا را بر جان خودش مقدم می‌دارد.

در کتاب کافی یک بابی است که: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ». می‌گویند خواهرتان، عقیله بنی‌هاشم، فخر المخذرات، که سایه چادرش را یحیی مازنی می‌گوید من سال‌ها ندیدم و صدایی نشنیدم. او کجا و کوچه و بازار کجا؟ به چنین مسأله‌ای دچار می‌شوند. دختر نازپرورده شما چنین می‌شود. در کوفه و شام و با آخنس و خولی و حرمله و سنان هم سفر می‌شود. می‌فرمایند باشد. می‌دانم سخت است. امام، معدن عاطفه است. امام، معدن محبت است. بله، من می‌دانم، اما «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا». دستور خداست. امام حسین علیه السلام تمام وجودشان محبت به فرزندان‌شان است، اما آن چیزی که در مرحله بالاتر از محبتشان به فرزند است، محبتشان به دستورات خداوند است.

حالا برگردیم. کسی فرزند امام را بکشد، نمی‌تواند بگوید شما را دوست داشتم، اما فرزندان را کشتم. بعد سید بن طاووس می‌گوید کسی که دستور خدا را زیر پا بگذارد؛ چگونه می‌شود وقتی دستورات الهی برای امام نزد امام، محبوب‌تر از جان خودش و فرزندانش است، چگونه می‌شود کسی چنین چیزی که انقدر محبوب نزد اهل بیت علیهم السلام است را زیر پا بگذارد، بعد ادعای محبت اهل بیت را کند؟!

لذا خودشان فرمودند: میزان ما این است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». (مائده/۲۷)

إِنَّمَا، ادات حصر است. فقط خدا از متقین قبول می‌کند. آیه ۲۷ سوره مائده، یک پیش زمینه‌ای دارد. کجا نازل شده است؟ توی دعوا و ماجرای جناب هابیل با برادرش قابیل که مفصل است.

خداوند متعال می‌فرماید: پیغمبر، «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ» قصه بچه‌های آدم را برای مردم بگو. اسم هابیل و قابیل در قرآن نیامده است. إِبْنِيَّ آدَمَ آمده است. مابقی تفصیل ماجرا در روایات ما آمده است. «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» هر دو قربانی آوردند. «فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ.» از کسی قبول شد، از دیگری قبول نشد. «قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ» قابیل گفت می‌کشمت. هابیل گفت مرا می‌کشی؟ مگر من گناهی کردم؟ میزان خدا این است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.» (مائده/۲۷)

قصه این است که حضرت آدم، جناب هابیل را وصی خودش قرار داد. قابیل، برادر بزرگتر بود. گفت چرا مرا وصی خودت نکردی؟ آدم گفت دستور خداست.

— از کجا بفهمم دستور خداست؟

ندا آمد یا آدم، بگو اینها قربانی بیاورند.

جناب هابیل، دامدار بود. قابیل، کشاورز بود. هابیل رفت بهترین قوچ خودش را آورد. قابیل خواست زرنگ‌بازی در بیاورد، از بدترین محصولش برداشت. گفت حالا خدا که نه گندم می‌خورد، نه گوسفند می‌خورد. اهمیتی ندارد. فقط برداریم ببریم.

گفته بودند بروید قربانی‌ها را روی کوه بگذارید. علامتش این است که هر کدام از قربانی‌ها قبول شود، یک آتشی می‌آید آن قربانی را می‌سوزاند.

گذاشتند روی کوه و آتش آمد قربانی هابیل را سوزاند و قربانی قابیل قبول نشد.

اولین کسی که آتشکده بنا کرد و عبادت آتش کرد، که بود؟ قابیل بود. چرا؟ چون گفت ما باید دم آتش را ببینیم که بیاید سمت ما. نمی‌دانست این آتش، علامت است. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.» (مائده/۲۷) خدا نه این را می‌خواهد، نه آن را.

اینطور نیست که آن کسی که مثلاً مجلس می‌گیرد، هزار نفر سینه می‌زنند، قبول‌تر است از مجلس آن پیرزنی که هیچ چیز ندارد، چادرش را کتیبه عزا می‌کند، دو نفر جمع می‌شوند، می‌گویند مسلمانان، حسین مادر ندارد. می‌سوزند و اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند. اینجا به ادب دهند پاداش!

خدا به‌خاطر اینکه تو قوچ آوردی، او گندم آورد که نگفت چون قوچ گران‌تر است، قبول است، گندم ارزان‌تر است. خدا به پیشینه هابیل نگاه کرد. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.» (مائده/۲۷) خدا فقط از متقین قبول می‌کند.

چه مان شده است ما؟ چطور می توانیم انقدر ادعایمان گوش فلک را کر کند، بعد چشمم را نتوانم کنترل کنم؟ چشمی که اولین تیر شیطان به چشم من می خورد. چطور وقتی پای زبانم می رسد، هر حرفی می زنم؟ گوشم که اصلاً در ندارد. فرمودند گوش، در قلب است. حرفی وارد می شود، صاف توی قلب تو می رود. کدام محبت؟! بیایم کمی به فکر خودمان باشیم. بیایم کمی جمع کنیم بساطمان را. خدا می داند به خودم دارم عرض می کنم؛ که عمرم گذشت به بی حاصلی و بوالهوسی.

عمری پی اغیار دودیدیم / از یار بماندیم، به مقصد نرسیدیم
سرمایه ز کف رفت، تجارت ننمودیم / جز حسرت و اندوه، متاعی نخریدیم
ای حجت حق، پرده ز رخسار بیفکن / کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم.

این روایت در احتجاج است که کسی بود، مردم خیلی فریفته اش شده بودند. می آمدند به امام صادق علیه السلام می گفتند آقا، فلانی یک آقاجونی است برای خودش. حضرت فرمودند یک روز برویم ببینیم چطور است. رفتند توی مسجد، دیدند آقایان مریدها دورش را گرفتند. حضرت فرمودند من صورتم را بستم، صبر کردم او آمد بیرون، پشت سرش رفتم. دیدم رفت نانوائی، گفت آقای نانوا، حالت چطور است. سرش را گرم کرد، دو تا نان از جلوی دخل آقای نانوا دزدید. گفتم شاید از قبل، حساب کتاب داشتند. چون انسان مومن نمی آید همه را سریع متهم کند. الی سببین وجهها، توجیه می کند. جلوتر رفت، رسید دم مغازه بقالی. آقای بقال حالت چطور است. آنجا را نگاه کن. دو تا انار برداشت. گفتم شاید با او هم حساب کتابی داشته است.

رفت از دروازه شهر خارج شد. صدایش زدم آقای فلانی؟

(حالا حضرت هم صورت را بسته است.)

— من یک چیزی از تو دیدم، می خواهم بدانم علتش چیست؟ می خواهم از خودت بپرسم.

(امام که چنین نیست. دارند به ما یاد می دهند.)

گفت اهل کجایی؟ حضرت فرمودند اهل مدینه.

— کدام عشیره؟

— بنی هاشم.

گفت نکند تو جعفر بن محمد هستی؟

حضرت فرمودند بله. من جعفر بن محمد هستم. صورت را باز کردند.

این شخص به حضرت گفت تو چطور جعفر بن محمد امام صادق هستی، در حالی که قرآن بلد نیستی؟ (نستجیر بالله) _ چرا؟

گفت چون خدا در قرآن می فرماید کسی که گناهی کند، فقط همان گناه برای او نوشته می شود. اما، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا.» (انعام/۱۶۰) کسی که حسنه ای انجام بدهد، برای او ده برابر نوشته می شود. من انار و نان دزدی را برداشتم، اما رفتم جلوتر آنها را به فقیری دادم. چهار تا گناه کردم. دو تا نان دزدیدم، دو تا انار دزدیدم. اما به فقیر دادم، می شود چهل تا ثواب. چهارتایش کم شود، ۳۶ تا ثواب برای من می ماند.

حضرت فرمودند: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.»

به چی خودم غره می شوم؟ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ!

«إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا.» فرمودند خدا پاک است و فقط پاک می خورد و بس. فقط پاک قبول می کند و بس.

«لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى.» تو تقوا داشته باش، یک سبحان الله تو به آسمان می رود و کار آفتاب می کند. هیچ کاری برایت کوچک نیست. «وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟» آن چیزی که قبول می شود، چگونه کم باشد؟ اگر من تقوا داشته باشم.

حضرت صادق علیه السلام یک فرمایش عجیبی دارند، می فرمایند: «لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ.» حرف زدن که خب خیلی ها می توانند حرف بزنند، اما باید عمل داشته باشیم.

الان من گفتم ما اهل بیت علیهم السلام را دوست داریم، باید یک کاری کنم. بروم صحبت کنم. تلاش کنم. خدمت کنم. خب آدمم برایشان صحبت کردم، نوکری کردم، اما «وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ.» آن قول و این عمل را کنار بگذار، مگر اینکه نیت، درست باشد.

«وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ.» قول و عمل و نیت را هم کنار بگذار. من آدمم اینجا، قُربناُ الى الله هم صحبت کردم. اما قبول نیست، مگر اینکه از همان راهی بروم که اهل بیت علیهم السلام به ما فرمودند.

امروز بلای خانمان سوز ما این شده است آی مردم! ما می خواهیم جوان ها را جذب مکتب اهل بیت کنیم؛ با موسیقی؟! من بیایم شوی مذهبی راه بیندازم، نور روشن کنند، با هزار تا آهنگ؟ مگر پارتی است؟ بعد اسم اهل بیت را هم می آوری؟

باباجان، آفتابه را نمی آورند سر میز بگذارند. لیوان را هم نمی برند توی مستراح بگذارند. چون ظرف و مظروف باید تناسب داشته باشد. بعد در چنین فضایی، شما اسم امیرالمومنین سلام الله علیه را می آوری؟ این بلای ماست!

طلبه‌ها و روحانی معظم! مگر از شما می‌خواهند پشتک بزنی؟ ۱۸۰ درجه باز کنی؟ از شما می‌خواهند قال الصادق، قال الباقر را برای مردم تبیین کنی

من برای جذب جوان‌ها می‌خواهم تار بزنم، چه‌چه بزنم. نمی‌خواهند از تو این را! «...إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ». آن عمل خالص هم وقتی ارزش دارد که طبق موازین الهی باشد
من نمی‌گویم تو آدم بدی هستی. اصلاً تو اخلاص هم داری، صد در صد هم اخلاص داری. ولی به درد خدا نمی‌خورد. به درد تو هم نمی‌خورد.

یک فرمایش از امیرالمومنین علیه السلام هست که به کمیل فرمودند: «یا کمیل، ... مؤمنٌ تَقَى لَكَانَ فِي دَعَائِهِ إِلَى اللَّهِ، مُخْطِئاً أَوْ مُصِيباً، بَلِ اللَّهُ مُخْطِئاً.»

آدم مومن، آدم متقی، هدفش هم خوب است، می‌خواهد مردم را به خدا دعوت کند، اما در این دعوت مردم به خدا، از امام و حجت خدا پیروی نمی‌کند بگوید آقا، من چی کار کنم.

آیا خطا می‌کند، یا تیرش به هدف می‌خورد؟ فرمودند: «وَاللَّهِ كَانُ مُخْطِئاً.» به خدا قسم که خطا می‌کند.
الان در سبک تربیتی، من بروم پیش شیخ پشمک الدین فلانی، به من دستور بدهد برای سیر و سلوک. برو جمعه‌ش کن! ما بها دادیم که چهار نفر آمدند دارند مردم را می‌دوشند.

تقوا باید داشته باشیم، ولی «لَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ.» مگر اینکه در چهارچوب خداوند متعال، قدم برداشته باشیم.

• هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند.

عرض کردیم که شرط معیّت، تقواست. و برای رسیدن به تقوا، من نمی‌توانم هر وسیله‌ای را برای خودم انتخاب کنم تا به معنویت برسم.

تقوا خودش یک قله است. اما یک موقع شیطان می‌آید یک تقوای پوشالی برای من درست می‌کند. لذا برای اینکه به هدف مقدس برسم، نمی‌توانم از هر وسیله‌ای استفاده کنم.

مثال بزنم: در شورای شش نفره، بعد از اینکه دومی به درک واصل شد و یک شورایی درست کرد که خلیفه بعدی انتخاب شود، گفت اگر در این شورا، پنج به یک شدند، آن یک نفر را بکشید. اگر چهار به دو شدند، آن دو نفر را

بکشید. اگر سه به سه شدند، آن سه نفری را قبول کنید که عبدالرحمان بن عوف در آن هست. این شده است شورای شش نفره.

امیرالمومنینی که «لَضَرْبَةُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»، یک ضربه مولا از عبادت ثقلین بالاتر است، دیگر حکومت مولا چیست؟ اینکه عدالتشان را در تمام عالم، حاکم و حکم فرما کنند. وقتی یک ضربه شان آن است، حکومت الهی شان چیست؟ حالا یک چنین هدف مقدسی هست.

عمر می دانست که عبدالرحمان بن عوف، اصلاً سمت امیرالمومنین علیه السلام نمی آید. یعنی طوری کار را چیده بود که اصلاً کار به مولا نرسد. امیرالمومنین سلام الله علیه هم طی مصالحی (که مفصل در این باب صحبت کرده ایم)، در این شورا رفتند. می خواستند دروغ اینها را که در سقیفه گفته بودند، رسوا کنند. عبدالرحمان اول کار آمد به مولا گفت حرف آخر را قرار است من بزنم. من به نفع شما کنار می روم، اما شرط دارد. اگر می خواهی حکومت کنی، طبق دستور خدا، سیره پیغمبر، و سنت آن دو خلیفه.

خب یا امیرالمومنین، چنین هدف مقدسی، شما بگویید باشد، بعداً که کار دستتان آمد، قدرت دارید، همه را قلع و قمع می کنید. کی می تواند حرف بزند؟ مگر قبلی ها و بعدی ها که کار دستشان افتاد، چی کار کردند؟ ولی امیرالمومنین سلام الله علیه برای رسیدن به چنین هدفی، حاضر نیستند یک دروغ بگویند! عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ.

علی حقیقت نور است و هیچ ممکن نیست / که در مقابل شب، انعطاف بردارد دوباره مثل علی زاده می شود؟ هیئات! / اگر دو مرتبه کعبه شکاف بردارد. الان مولا می خواهند مرزها را مشخص کنند.

این همه مرزبندی را مشخص کردند، امروز یک عده پیدا شدند می گویند امیرالمومنین که با آنها مشکلی نداشتند. اگر این را هم می پذیرفتند که باشد، بعداً کار خودمان را می کنیم، امروز دیگر مرز مشخص نمی شد. پس برای رسیدن به یک هدف خوب، نمی توان از هر وسیله ای استفاده کرد.

ببینید الان ما توی بحث تربیت، با اساس و پایه داریم بالا می آییم. داریم پایه ها را محکم قوی می کنیم که حرف های تربیتی که قرار است در ادامه برای تربیت فرزند، آن هفت سال اول و هفت سال دوم می زنیم، ثمر داشته باشد. باید

بگوییم اول باید خودم را درست کنم. خودم را چه سبکی باید درست کنم؟ معیت با امام داشته باشم. برای معیت با امام، باید تقوا داشته باشم.

آن تقوایی که فرمودند: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً...» صاحب این امر، امام زمان سلام الله علیه، یک غیبتی دارد که در زمان غیبتش چیزی که به کارتان می آید، تقواست! «فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.» باید محکم دینتان را بچسبید.

بینید چقدر مهم است تقوا داشتن. این را به قسم حضرت عباس سلام الله علیه دارم عرض می کنم. من بیچاره که باشم؟ دارم از آیات و روایات عرض می کنم. بیننده های عزیز ما ببینند دل به این حرف بدهند. اُشهدُ الله، به آیه آیه قرآن قسم، دنیا و آخرتتان عوض می شود. همه حرف توی یک کلمه جمع است: تقوای الهی.

مگر معیت با امام زمان کم چیزی است که بلیط ورودی آن تقواست؟

شما توی قطار که بروی، اصلاً توی قطار بخواب. نخواب. قرآن بخوان. هر کاری کردی، این قطار تو را به مشهد می برد. وقتی که توی قطار ولایت، سوار شوی، هر کاری کنی این قطار تو را به بهشت می برد.

• بلیط ورودی قطار ولایت، تقواست.

پیغمبر اکرم فرمودند: «خَصْلَةٌ مِنْ لَزِمِهَا أَطَاعَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ...»

انقدر چپ و راست نزنیم. نسخه خیلی واضح است. کمی مردانگی می خواهد. کمی همت می خواهد.

فرمودند یک خصلتی است که اگر کسی داشته باشد، خدا دنیا و آخرت را مطیعش می کند. آن خصلت چیست؟ «التَّقْوَى.»

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.» کسی که می خواهد عزیز همه باشد، عزت داشته باشد، تقوا داشته باشد.

یک روزی ارباب ما را توی کربلا کشتند. با چه حالتی؟ «وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا.» بعد یزید آمد این همه خرج کرد، حدیث برایش درست کرد، اما عزت، دست خداست. کسی که می خواهد اعزّ مردم باشد، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ.

بعد پیغمبر، این آیه را خواندند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.» (طلاق/۲) می خواهید به بن بست نخورید توی زندگیتان؟ هیچ بن بست. می خواهید توی قبر، توی رجعت، برزخ، قیامت، راه جلوی شما بسته نباشد؟ هر کوچه ای رفتید، جلوی آن باز باشد؟ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ! تقوا داشته باش.

— حاج آقا، من برای اینکه تقوا داشته باشم، چی کار باید کنم؟

این را نگو. بگو من چی کار نباید کنم!

نگاه‌هایی که صدی نود آن، جز حسرت، چیزی برایم ندارد. چقدر از قیمت من پیش امام زمان کم می‌کند؟ یک‌دفعه مرا از قطار پیاده می‌کنند، بیچاره می‌شوم. گناه، گناه روی هم، آدم را بیچاره می‌کند.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: «ما تفسیر التقوا؟» تفسیر تقوا چیست؟ حضرت فرمودند: تقوا این است که خدا آن جایی تو را ببیند که دوست دارد باشی. آنجایی که دوست ندارد، نباشی. آنجایی که دوست ندارد تو را ببیند، آنجا نباش. آن کار را نکن.

راه، خیلی واضح است.

من بیچاره، خودم بیمار اول این حرف‌ها هستم. دارم اینها را می‌گویم که برای هم دعا کنیم و یک قدم رو به جلو برداریم.

می‌خواهیم چله بگیریم؟ بسم الله. بهترین چله، چله‌ی اخلاص و تقواست.

قبلاً عرض کردم، وقتی صبح عریضه نوشتیم برای امام عصر علیه السلام، وقتی شب محاسبه نفس کردیم، وقتی در طول روز روایات را می‌یادآوری کردیم، زندگی من عوض می‌شود. خانه‌ام عوض می‌شود. بچه‌ام عوض می‌شود. زنم عوض می‌شود. جامعه‌ام عوض می‌شود.

الله اکبر از این روایت! امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَقْبَلَ قَبْلَ مَا يُحِبُّ اللَّهُ، أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَبْلَ كُلِّ مَا يُحِبُّ..»

معنای تقوا این است: تو رو کن به چیزی که خدا دوست دارد، خدا یک کاری می‌کند هر چی دوست داری، به تو رو می‌کند.

«وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ بِتَقْوَاهُ عَصَمَهُ اللَّهُ..» کسی که به وسیله تقوا چنگ بزند به خدا، خدا او را از هر بلایی در امان می‌دارد.

«وَمَنْ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَصَمَهُ لَمْ يُبَالِ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ..» اگر آسمان روی زمین بیفتد، به تو آسیبی نمی‌رسد. تو در امانی.

«وَأِنْ نَزَلَتْ نَزْلَةً عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَشَمِلَهُمْ بَلِيَّةٌ كَانَتْ فِي حِرْزِ اللَّهِ بِالتَّقْوَى مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ..»

حاج آقا می‌شود یک حرز به من بدهید که من از چشم زخم و خواهرشوهر و جاری و فلان در امان باشم؟

بله، «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» (دخان/۵۱) خدا در قرآن می‌فرماید کسی که تقوا داشته باشد، در امنیت کامل است. هیچ آسیبی به او نمی‌رسد.

«لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتَقَا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمِنهَا مَخْرَجًا وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.» آسمان و زمین بخواهند به یک نفر فشار بیاورند، اگر این بنده تقوا داشته باشد، خدا برای او فرج و مخرج قرار می‌دهد. گرفتار نمی‌شود.

در این چند دقیقه که فرصت داریم، فقط حدیث بخوانم که من صحبت نکنم، پای مکتب اهل بیت علیهم السلام باشیم. امیرالمومنین سلام الله علیه وصیتی دارند به فرزندشان امام مجتبی علیه السلام. در این وصیت، امیرالمومنین سلام الله علیه یک مطالبی را فرمودند که ارزش دارد آدم شش ماه فقط بایستد این وصیت‌ها را بگوید. حضرت می‌فرمایند: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ، أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي، تَقْوَى اللَّهِ، وَالْإِقْتِسَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ...»

مولا وصیت‌هایی که گفتند، غوغاست. آن هم به چه کسی؟ به امام مجتبی! یک موقع می‌خواهند به من شاگرد تنبل بگویند، برای خودم می‌گویند. یک موقع برای امام حسن علیه السلام می‌گویند. فرمودند همه وصیت‌هایم را به تو گفتم، اما آن چیزی که مهم است می‌دانی چیست؟ «تَقْوَى اللَّهِ، وَالْإِقْتِسَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ...» تقوای خدا و اینکه خودت را وقف کنی برای آن چیزی که خداوند متعال دوست دارد.

زن پیغمبر هم باشی، خدا می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ.» (احزاب/۳۲) زن پیغمبر هستی، مبارک، اما اگر تقوا داشته باشی، می‌شوی ام المومنین. نه اینکه بلند شوی بروی شمشیر علیه مولا بکشی. اگر تقوا داشته باشی، حرمت پیدا می‌کنی.

اگر قیمت نزد خدا می‌خواهم.. چه کسی بدش می‌آید توی دستگاه خدا قیمتی باشد؟ «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ.» (حجرات/۱۳) اکرم شما نزد خداوند متعال، اتقای شماست.

اگر می‌خواهم توی زندگی‌ام به بن‌بست نخورم، «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.» (طلاق/۲)
«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا.» (طلاق/۴)

اگر می‌خواهم راه را از بیراهه بشناسم، توی تاریکی نیفتیم، راه جلویم باز باشد، روشن ببینم، از فتنه‌ها در امان بمانم، «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.» (انفال/۲۹)

اینها همه‌اش آیه قرآن است. فرمودند تو تقوا داشته باش، خدا همیشه جلوی پایت را روشن می‌کند.

امنیت می‌خواهم؟ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» (دخان/۵۱)
می‌خواهم محبوب خدا باشم؟ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران/۷۶)

امیرالمومنین سلام الله علیه نامه‌ای دارند که برای محمد بن ابی‌بکر نوشتند که آن را برای مردم مصر بخواند.
حضرت فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ. فَإِنَّهَا تَجْمَعُ الْخَيْرَ وَ لَا خَيْرَ غَيْرُهَا، وَ يُدْرِكُ بِهَا مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُ بِغَيْرِهَا مِنَ
خَيْرِ الدُّنْيَا وَ خَيْرِ الْآخِرَةِ.»
هی گفتم اگر این را می‌خواهی، اگر آن را می‌خواهی، خدا می‌گوید تقوا؛ حالا آخرش حضرت فرمودند: اگر خیر دنیا
و آخرت را می‌خواهی، تقوا داشته باش.

ما در جلسه قبل در رابطه با اصحاب سیدالشهداء چه گفتیم. این را هم اضافه کنیم که اصحاب الحسین، اهل ورع بودند
همان سعید بن عبدالله که عرض کردم، اصحاب دیگر سیدالشهداء مثل جناب حبیب بن عامر نهشلی، حبیب بن مظاهر
الاسدی، سعید بن عبدالله، سُوید بن عمرو و...
سُوید کسی بود که رفت جنگید، کشته شد، عصر عاشورا چشم باز کرد، زنده مانده بود، دید سرها به نیزه بینی، بی‌جرم
و بی‌جنایت. چاقو کشیده، رفته جلوی خیمه‌ها، غوغا کرده است.
ابوشعاع کندی، طرمّاح بن عدی، این اصحابی که الان در ذهن حقیر اسم مبارکشان هست، بروید نگاه کنید. آن ویژگی
مشترکی که برای آنها آمده، این است: «كَانَ وَرَعًا مُجْتَنِبًا لِلْحَرَامِ.» اهل ورع بودند. اهل تقوا بودند.
ورع یعنی چی؟

یعنی یک سیم کابل فشار قوی برق، اینجا باشد، من می‌گویم جای من را عوض کنید. اینجا نمی‌نشینم. چون حواسم
نباشد، یک دفعه دستم به آن بخورد، کار تمام است.
بابا، گناه مهلکه است. گناه ما را بیچاره می‌کند. اگر معیت با امام می‌خواهم، بسم الله، شرط اول قدم آن است که عاشق
باشی. که به هوای امام زمان سلام الله علیه، تو یک چشم ببندی، بعد ببین آن آقا برای تو چی کار می‌کند. چون می‌داند.
می‌گوید خدایا، او جوان بود، لذتی که شیطان برایش درست کرده بود، این بود که به این صحنه نگاه کند، اما به هوای
من نگاه نکرد. ببین امام عصر سلام الله علیه چه می‌کند.

خدا همه ما را موفق بدارد که در مسیر اهل بیت علیهم السلام قدم بگذاریم.

اللهم عجل لوليک الفرج